

سرهنك آرتور اف ليك *
مترجم : دكتور جليل روشندل ** *

تعريف استراتژی نظامی

مقدمه مترجم

به دنبال جنگ ویتنام و با آغاز مخاصمات کم شدت بسیاری از تحلیل گران، ناموفق بودن راه حلهای نظامی را ناشی از فقدان يك استراتژی ملی و نظامی جامع دانسته اند. در مقاله حاضر نویسنده کوشیده است رهیافتی مفهومی را در مورد استراتژی نظامی ارائه دهد. وی ضمن تعریف و تشریح استراتژی نظامی و عناصر اصلی آن، با ارائه يك مدل نشان می دهد که چگونه این عناصر با یکدیگر مرتبط هستند و آنگاه بحث خود را با اشاراتی به ماهیت استراتژی نظامی به پایان می برد.

مشابه این مقاله در مطبوعات و نشریات تخصصی زیاد نوشته می شود، اما این مقاله بخصوص حائز اهمیت فوق العاده ای است. این اهمیت را باید در تخصص نویسنده در باب استراتژی نظامی جستجو کرد.

*Colonel Arthur F.Lykke

سرهنك بازنشسته ارتش ایالات متحده

** استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران .

اما نکته ای که تکیه بر آن ضرورت دارد، اهمیتی است که نویسنده برای خلیج فارس و راههای عبور نفت قایل است. سرهنگ آرتور. اف. لیک که خود استاد استراتژی نظامی در دانشکده جنگ ارتش ایالات متحده در کالیفرنیا است، به مجرد اینکه می خواهد در باب استراتژی نظامی مدلی ارائه دهد، با توسل به دکترین کارتر که مربوط به اواخر دهه ۷۰ است، کنترل بر منطقه خلیج فارس را به عنوان «منافع حیاتی» امریکا تلقی می کند و سپس در تبدیل این هدف اقتصادی-سیاسی به اهداف نظامی آن را به «حفظ آزادی عبور از تنگه هرمز یا دفاع از حوزه های کلیدی نفتی» تعمیم می دهد.

مقاله سرهنگ لیک که در ۱۹۸۹ در نشریه *Military Review* به چاپ رسیده، به خوبی نشان می دهد که اهداف سیاسی-اقتصادی و نظامی ذکر شده در مقاله تا چه حد ماهیتی درازمدت داشته و به سانگی از افق نگرشهای استراتژیک خارج نمی شوند. به عبارت دیگر نویسنده ضمن اینکه سعی دارد مفهوم استراتژی نظامی را تبیین کند، در عین حال از تعیین منافع حیاتی ایالات متحده در خلیج فارس نیز غفلت نمی کند و همین نکته است که علاوه بر درک چارچوبه مفهومی برای خواننده ایرانی حائز اهمیت است.

در خصوص نویسنده این نکته قابل ذکر است که وی درجه لیسانس خود را از آکادمی نظامی امریکا و درجه فوق لیسانس خود را از دانشگاه میشیگان دریافت کرده و آنگاه دوره های دانشکده فرماندهی ارتش و ستاد مشترک را در دانشکده جنگ ارتش ایالات متحده به پایان رسانده است. ضمناً در دوران خدمت نظامی خود در ارتش به عنوان افسر توپخانه در جنگهای ویتنام و کامبوج شرکت داشته است.

* * *

استراتژی نظامی چیست ؟

در یونان باستان، استراتژی نظامی به «هنر ژنرالها» اطلاق می شد: دانشکده جنگ ارتش امریکا در «فرهنگ اصطلاحات نظامی» خود هشت

تعریف [گوناگون] برای استراتژی نظامی ارائه داده است. همین امر قبل از هر چیز اولین مشکل مطالعه و بررسی این موضوع مهم اما پیچیده را مشخص می‌کند. تاکنون هیچ تعریف جامعی در مورد استراتژی نظامی ارائه نشده و حتی هیچ‌گونه اتفاق نظر کلی و یا حتی تقریبی در این مورد وجود ندارد. امروزه در مجموع اصطلاح «استراتژی» به طور دقیق به کار برده نمی‌شود. برخی خطی را که بر یک نقشه کشیده شده، استراتژی می‌نامند و برخی دیگر فهرستی کلی از اهداف ملی را استراتژی می‌دانند. مشکل فقط مربوط به واژگان نیست، بلکه مشکل اصلی به کارگیری جامع و مؤثر ضروری‌ترین ابزارهای حرفه نظامی می‌باشد. در کوشش برای انتخاب استراتژیهای جایگزین اغلب با مشکل عدم تطابق مواجه می‌شویم، گویی باید بین یک سبب و یک پرتقال مقایسه به عمل آوریم؛ به خاطر اینکه هیچ‌یک از آنها در اصل هیچ‌گونه وجه تشابهی ندارند. تنها با درک متقابل عناصر تشکیل دهنده استراتژی نظامی است که می‌توانیم نسبت به ادامه بحث استراتژیک خود امیدوار باشیم. لذا ضرورت دارد که در مورد تعریف استراتژی نظامی یک توافق کلی وجود داشته باشد: تعریف و توصیفی از عناصر اصلی تشکیل دهنده استراتژی نظامی و تجزیه و تحلیلی از چگونگی ارتباط آنها به یکدیگر. برای چنین بحثی تعریف مورد تأیید فرماندهی ستاد مشترک ارتش ایالات متحده آمریکا را به کار می‌گیریم:

«هنر و علم به کارگیری نیروهای مسلح یک ملت به منظور تأمین

اهداف سیاست ملی با به کارگیری نیرو^۱ یا تهدید به اعمال

قدرت^۲».

ژنرال ماکسول . دی. تایلور^۴ طی بازدید خود از دانشکده جنگ ارتش

1&2-Force

۲- فرهنگ اصطلاحات نظامی، بخش دفاعی، از انتشارات ستاد مشترک ارتش

امریکا- چاپخانه دولتی ایالات متحده - واشنگتن ۱۹۸۷. ص ۲۲۲.

4-General Maxwell D. Taylor

ایالات متحده در سال ۱۹۸۱، استراتژی را مشتمل بر: اهداف، روشها و ابزارها توصیف کرد. می توانیم این مفهوم را به صورت يك تساوی بیان کنیم: استراتژی مساوی است با اهداف^۵ (مقاصدی که برای نیل به آن کوشش می شود) باضافه روشها^۶ (سلسله اقدامات)، به اضافه ابزارها^۷ (وسایل و ابزارهایی که با آن می توان به هدفی دست یافت). این مفهوم کلی را می توان پایه و اساس تنظیم هر نوع استراتژی- اعم از استراتژی نظامی، سیاسی، اقتصادی و غیره، بسته به عنصر به کار برده شده در قدرت ملی، دانست.

البته ما نباید استراتژی نظامی را با استراتژی (بزرگ) ملی اشتباه بگیریم که می تواند چنین تعریف شود:

«هنر و علم توسعه و به کارگیری قدرتهای سیاسی، اقتصادی و روانشناختی يك ملت همراه با استفاده از نیروهای مسلح در زمان صلح و جنگ برای تأمین اهداف ملی...»^۸

استراتژی نظامی بخشی از این استراتژی فراگیر است. جزء نظامی استراتژی ملی ما، گاهی استراتژی نظامی ملی نامیده می شود- استراتژی نظامی در بالاترین سطح آن و جدا از استراتژیهای عملیاتی که به مثابه پایه و اساس طرح ریزی و عملیات نظامی است. استراتژی نظامی باید استراتژی ملی را حمایت کرده و با خط مشی های ملی منطبق باشد. خط مشی ملی که به عنوان «سلسله گسترده ای از اقدامات یا بیانیه های ارشادی دولت در سطح ملی و در تعقیب اهداف ملی»

← رئیس ستاد نیروی زمینی امریکا در دهه ۱۹۶۰ و فرمانده ارتش امریکا در جنگ ویتنام.

5-Ends

6-Ways

7-Means

۸- فرهنگ اصطلاحات، پیشین، ص ۲۴۴.

تعریف می شود^۹، به نوبه خود از تواناییها و محدودیتهای استراتژی نظامی تأثیر می پذیرد.

با در نظر گرفتن مفهوم کلی استراتژی به عنوان يك راهنما (استراتژی مساوی است با: اهداف + روشها + ابزارها) می توانیم رهیافتی به استراتژی نظامی داشته باشیم. «**اهداف**» را می توان به عنوان اهداف نظامی بیان نمود. «**روشها**» به شیوه های گوناگون برای به کارگیری قدرت نظامی مربوط می شود که در اصل به آزمون سلسله اقداماتی که برای نیل به اهداف نظامی انجام می گیرند، بر می گردند. این سلسله اقدامات در حقیقت «نظریات استراتژیک نظامی» نامیده می شوند. منظور از «**ابزارها**» همان منابع نظامی (نیروی انسانی، مواد، پول، نیرو، لجستیک و غیره) است که برای انجام مأموریت ضروری هستند. بر این اساس به این نتیجه می رسیم که استراتژی نظامی برابر است با اهداف نظامی به اضافه نظریات استراتژیک نظامی به اضافه منابع نظامی. این رهیافت مفهومی بر سطوح سه گانه جنگ: استراتژیک، عملیاتی و تاکتیکی قابل اعمال است و همچنین شباهتهای اصولی میان استراتژی نظامی ملی، هنر عملیاتی و تاکتیکها را نشان می دهد. استراتژیستها، طراحان نظامی، فرماندهان سپاه و رهبران گروههای نظامی، همه نگران یافتن «**روشهایی**» برای به کارگیری «ابزارها» به منظور نیل به «**اهداف**» هستند.

ممکن است برخی از خوانندگان این عقیده را زیر سؤال برده و تصور کنند که چنانچه منابع نظامی در حمایت از يك استراتژی ضرورت داشته باشد، دیگر نمی تواند جزئی از همان استراتژی تلقی شود و امکان دارد استراتژی نظامی را محدود به ملاحظاتی از اهداف و نظریات استراتژیک نظامی بدانند. مع هذا کارل فون. کلوزوتیس^{۱۰} در مبحث اهمیت برتری

تعداد نفرات گفته است که تصمیم‌گیری در مورد تعداد نفرات نیروهای نظامی «در واقع بخش حیاتی استراتژی» است.^{۱۱} و یا برنارد پرودی خاطر نشان می‌سازد که «استراتژی در زمان صلح عمدتاً از طریق انتخاب سیستمهای تسلیحاتی تبیین می‌شود...».^{۱۲} با در نظر گرفتن منابع نظامی به عنوان عنصر اساسی استراتژی نظامی، می‌توانیم مشکل عدم توجه به اهمیت اهداف نظامی و نظریات استراتژیک را در عین حال که منحصرأ بر موضوعات ساختار نیرو متمرکز می‌کنیم، کاهش دهیم.

در استراتژی نظامی دو سطح وجود دارد: سطح عملیاتی و سطح گسترش نیرو. استراتژیهای متکی بر تواناییهای نظامی موجود، استراتژیهای عملیاتی هستند- یعنی استراتژیهایی که به عنوان شالوده تنظیم طرحهای خاص اجرایی در یک دوره «کوتاه مدت» به کار می‌روند. به این سطح از استراتژی تاکتیک یا بزرگ و هنر عملیاتی نیز گفته می‌شود. استراتژیهای دراز مدت تر می‌توانند مبتنی بر برآورد تهدیدات، اهداف و نیازهای آنی باشند و در نتیجه از آن نوع استراتژیهایی نیستند که تحت تأثیر وضع موجود نیرو قرار بگیرند. این گونه استراتژیهای دراز مدت تر در غالب موارد دارای طبیعتی جهانی بوده و ممکن است مستلزم بهبود تواناییهای نظامی باشند. استراتژیهای نظامی به تناسب ارتباط با سناریوهای ویژه تهدید می‌توانند منطقه ای و جهانی هم باشند. اهداف نظامی و نظریات استراتژیک نظامی در یک استراتژی نظامی تعیین کننده نیاز به منابع بوده، به نوبه خود، تحت تأثیر فراهم بودن منابع قرار می‌گیرند. اگر نتوانیم منابع نظامی را به عنوان عنصری از استراتژی نظامی در نظر بگیریم، ممکن است با آنچه که به اصطلاح ناسازگاری تواناییهای استراتژی نامیده می‌شود؛ به عبارت

11-Carl Von Clausewitz, On War, ed. and trans. Michael Howardt peter Paret,(Princeton,N.J.Princeton University Press,1976),P.196.

12 -Bernard Brodie, Strategy in the Missile Age, Princeton,- Princeton, University Press.,1965),P.361.

دیگر، با عدم کفایت تواناییهای نظامی برای اجرای نظریات استراتژیک و نیل به اهداف یک استراتژی نظامی مواجه شویم. بنابراین، در گسترش یک استراتژی دراز مدت که مستلزم تواناییهای ساختاری نیروی نظامی بهبود یافته باشد، چنین چیزی یک امر عادی خواهد بود. در حالیکه اگر ما خود را درگیر نوعی استراتژی عملیاتی نماییم که مبتنی بر طرحهای محتمل الوقوع و عملیات نظامی باشد، امری فاجعه آمیز خواهد بود، به همین دلیل است که استراتژیهای عملیاتی بایستی مبتنی بر تواناییها باشند.

بگذارید توجه خود را به اولین عنصر اصلی هر استراتژی نظامی - « هدف نظامی » - معطوف کنیم که می تواند به عنوان «مأموریت یا وظیفه ویژه ای که کوششها و منابع نظامی در جهت آن به کار می رود»، تعریف شود. مثالهای متعددی به ذهن متبادر می شود، از جمله: جلوگیری از تجاوز، محافظت از خطوط ارتباطی،^{۱۳} دفاع از میهن، استرداد سرزمینهای از دست رفته و شکست دادن دشمن. طبعاً این گونه اهداف باید نظامی باشند و همانطور که «کلوز ویتس»، «و. ای. لینین» و «مائو تسه تونگ» هر سه بر ارتباط تفکیک ناپذیر جنگ و سیاست تأکید داشته اند، به نیروهای نظامی باید مأموریتهایی مناسب حد و تواناییشان داده شود. بی. اچ. لیدل هارت تأکید می کند:

« به هنگام بحث از "هدف" در جنگ، ضرورت دارد که تفاوت بین هدف نظامی و هدف سیاسی برایمان روشن بوده و به وضوح وجه تمایز بین اهداف سیاسی و نظامی به خاطر سپرده شود، زیرا که این اهداف با یکدیگر متفاوت بوده و از یکدیگر تفکیک ناپذیر هستند. ملتها به خاطر جنگ، نمی جنگند بلکه به خاطر سیاست جنگ می کنند و از آنجایی که هدف نظامی صرفاً وسیله ای برای یک مقصود سیاسی است پس هدف نظامی باید تحت کنترل هدف

۱۳- مانند حراست از خطوط ارتباطی دریایی Sealines communication که

برای کشوری چون ژاپن حیاتی است (م)

سیاسی باشد، مشروط بر این شرط اساسی که سیاست آنچه را که از لحاظ نظامی (یعنی به لحاظ عملی) غیر ممکن است، مطالبه ننماید.^{۱۴}

در تعریف ما از استراتژی نظامی، اهداف نهایی همان اهداف سیاست ملی است. گاهی اوقات یافتن رهنمودهای سیاسی مشکل و پر ابهام بوده، درک آن دشوار است. ضمن اینکه سیاست ملی، با کلیه عناصر اصلی قدرت ملی: سیاسی، اقتصادی، روانشناسی-اجتماعی و نظامی در ارتباط است. جالب تر اینکه سیاستهای ملی غالباً در این زمینه های گوناگون با هم تداخل دارند و حتی ممکن است متضاد هم باشند. اهداف «نظامی صرف» و یا «سیاسی صرف» به ندرت وجود دارند. رهبران ملی ممکن است در تعقیب اهداف سیاست ملی که ماهیتشان عمدتاً سیاسی یا اقتصادی است، استفاده از عناصر نظامی قدرت را برگزینند.^{۱۵} این امر ممکن است دشواریهایی ایجاد کند. گاهی اوقات نیروی نظامی ابزار مناسبی نیست، چرا که فرماندهان نظامی ممکن است برای تفکیک اهداف نظامی ممکن، از اهداف سیاست ملی مشکل داشته باشند.

اکنون اجازه بدهید به بررسی يك «نظریه استراتژیک نظامی» پردازیم. این نظریه را می توان چنین تبیین نمود: «شیوه عملی که در نتیجه برآورد موقعیت استراتژیک پذیرفته شده است».^{۱۶} نظریات استراتژیک نظامی می توانند ترکیبی از انتخابهای گوناگون باشند. مانند: دفاع در خط مقدم

14- B.H.Liddell Hart, Strategy(New york: Praeger Publisher, 1975), P.351.

۱۵- مانند سیاست دخالت «بیل کلینتون رئیس جمهور امریکا در هائیتی که دارای ماهیتی سیاسی است و هر چند از ابزار نظامی استفاده می شود، بیشتر به نظر می رسد می خواهد از طریق يك پیروزی نظامی شکست سومالی را جبران کند..(م)

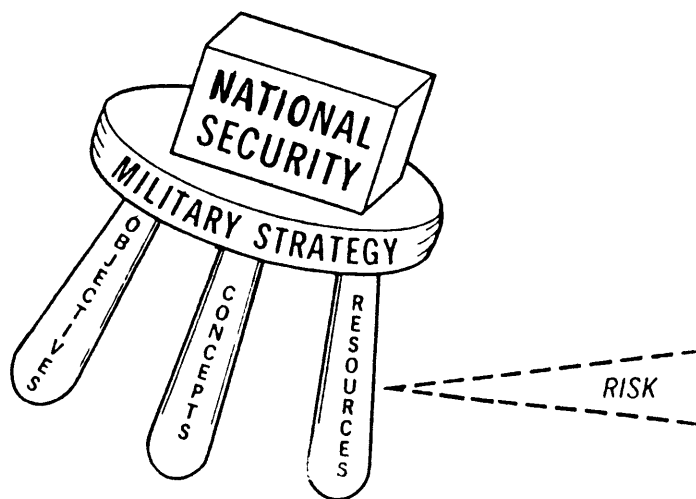
۱۶- فرهنگ اصطلاحات نظامی-پیشین، ص ۳۴۹.

(یا اعزام به خط مقدم و استقرار در خط مقدم)، نخب استراتژیک، تقویت و تجدید قوا، نمایش نیرو، مواد از پیش نخیره شده، امنیت دسته جمعی و همکاریهای امنیتی. اینها فقط چند نوع از روشهای به کارگیری نیروهای نظامی خواه به صورت یک جانبه یا به صورت هماهنگ با هم پیمانان می باشند. در اینجا تعیین نظریات استراتژیک حائز اهمیت فوق العاده ای است. یک «نظریه استراتژیک» را با خود استراتژی اشتباه نگیرید. نظریات استراتژیک بایستی همواره در ارتباط با اهداف نظامی و منابع نظامی مورد توجه قرار گیرند.

نهایتاً باید سهم و نسبت «ابزارها» را در معادله استراتژی نظامی منابع نظامی که تعیین کننده تواناییها هستند- مورد مطالعه قرار دهیم. این «ابزارها» ممکن است شامل نیروهای متعارف و غیر متعارف برای اهداف عمومی، و نیروهای هسته ای تاکتیکی و استراتژیک، نیروهای تدافعی و تهاجمی، نیروهای فعال و نخیره، تجهیزات جنگی و سیستمهای تسلیحاتی و همچنین نیروی انسانی باشند. نقش و مساعدهای بالقوه هم پیمانان و دوستانمان را نیز باید مورد توجه قرار دهیم. «مجموعه کل نیرو» باید به اندازه کافی مجهز بوده و تقویت شده باشند تا رزم، پشتیبانی رزمی و عناصر پشتیبانی خدمات رزمی را در برگیرند. بسته به نوع استراتژی که به کار می بریم، ممکن است نیروهایی که ما در نظر داریم از آنها استفاده کنیم، در حال حاضر وجود داشته یا نداشته باشند. در استراتژیهای کوتاه مدت عملیاتی، نیروها باید موجود باشند و در استراتژیهای دراز مدت توسعه نیرو، نظریات استراتژیک تعیین می کنند که چه نوع نیروهایی باید وجود داشته باشند و چگونه به کار گرفته شوند.

اکنون که ما به بررسی عناصر اصلی استراتژی پرداختیم، اجازه بدهید این عناصر را در قالبی پر معنی تر عنوان کنیم. تصویر صفحه بعد یک مدل احتمالی را نشان می دهد. امنیت ملی، حیاتی ترین منافع ما، به

وسیله سه پایه ای موسوم به «استراتژی نظامی» تأمین می شود. این پایه ها «اهداف»، «نظریات» و «منابع» نامیده می شوند. این قیاس ساده نشان می دهد که پایه ها باید متوازن باشند وگرنه امنیت ملی در معرض خطر قرار می گیرد. اگر منابع نظامی با نظریات استراتژیک هم سازی نداشته باشند یا اگر تعهدات با تواناییهای نظامی مطابقت نداشته باشند، دچار مشکل خواهیم شد. زاویه شیب نشان دهنده خطر (ریسک) است که علاوه بر آن احتمال ضرر یا خسارت یا احتمال عدم دستیابی به يك هدف را نیز نشان می دهد. البته این وظیفه نظامیان است که خطر را در رابطه با يك استراتژی تعیین و میزان آن را برآورد نموده و به صورت صریح و دقیق به اطلاع رهبران غیر نظامی برسانند.



اجازه بدهید با مثالی مفید بودن مدل خود را برای تشریح استراتژی نظامی مورد آزمون قرار دهیم. نکتته کارتر يك بیانیه سیاست ملی بود:

«بگذارید موضع ما کاملاً روشن باشد. تلاش هرنیروی خارجی برای اعمال کنترل بر منطقه خلیج فارس، تهاجم به منافع حیاتی ایالات متحده امریکا تلقی می گردد. چنین تهاجمی با هر وسیله لازم، از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد.»

ما برای اجرای این سیاست باید يك استراتژی نظامی طرح کنیم . يك هدف ضمنی، دسترسی به ذخایر نفتی ما در خلیج فارس است. ابتدا ضرورت دارد این هدف اقتصادی-سیاسی را به اهداف نظامی مانند: حفظ آزادی عبور از تنگه هرمز و دفاع از حوزه های کلیدی نفتی ، پالایشگاهها و بنادر تعبیر و تفسیر کنیم. در اینجا نظریه استراتژیک می تواند استقرار سریع نیرو از نیروهای ذخیره استراتژیک باشد. اما آیا ما امروز از تحرك استراتژیک کافی و توانایی پیش بینی قدرت برای حفظ تعادل «سه پایه» برخوردار هستیم ؟ کدام يك از پایه ها را باید تعدیل و تنظیم کرد؟ منابع نظامی؟ برنامه ریزی برای تأمین نیروهای اعزامی از هوا و دریا ممکن است سالها طول بکشد. برای داشتن يك استراتژی کوتاه مدت عملیاتی، شاید عاقلانه تر این باشد که نظریه استراتژیک را به دفاع خط مقدم و استقرار نیروهای بیشتر نظامی امریکا در منطقه تغییر دهیم.

شاید تاکنون اصل موضوع استراتژی نظامی را به حد کافی بررسی کرده باشیم که بتوانیم استنتاج اولیه ای در باب ماهیت آن داشته باشیم. اولاً عنوان يك استراتژی اهمیت ندارد بلکه محتوی آن مهم است. اسامی که غالباً به دلایل ظاهری تغییر می یابند، دگرگونیهای اساسی را منعکس نمی کنند. بررسی تاریخ نشان می دهد که استراتژیهای نظامی دارای عناوین و برچسبهای متعددی بوده اند، به طوری که «تلافی انبوه»^{۱۷} دولت آیزنهاور، «پاسخ انعطاف پذیر»^{۱۸} دولت کندی و همین اواخر «بازدارندگی واقع گرایانه»^{۱۹}، همه به عنوان استراتژی محسوب شده اند. دیدیم که چگونه به دنبال شکاف بین چین و شوروی و اثبات این امر که تأمین يك نیروی نظامی

17- Massive Retaliation.

18-Flexible Response.

19- Realistic Deterrence.

در زمان صلح که بتواند همزمان « جنگ ۱/۲ » انجام دهد، بسیار پر هزینه خواهد بود، «استراتژی جنگ ۲/۳» دولت جانسون به یک «استراتژی جنگ ۱/۳» تبدیل شد. ۲۰ نمونه های اخیر بیش از آنکه تبیین کننده استراتژیهای نظامی باشند، تعیین کننده نحوه اتخاذ سیاستهای هدایت کننده ساختار نیرو هستند. اسامی دیگری که طی سالها برای استراتژی به کار رفته عبارتند از: فرسایش ۲۱ نابودی، ضد ارزش ۲۲، ضد نیرو، باز دارندگی، جنگ، تماس مستقیم و غیر مستقیم ۲۳، جستجو و انهدام ۲۴، نقطه نفتی ۲۵، انهدام مطمئن ۲۶، سد نفوذ و جبران.

۲۰- استراتژی ۱/۳ در واقع استراتژی رابرت مک نامارا Robert McNamara از وزیرای دفاع سابق ایالات متحده و ناظر بر این محاسبات است که ایالات متحده باید قادر باشد در دو نقطه اصلی دنیا، مثلاً اروپا و آسیای جنوب شرقی، به طور همزمان وارد دو جنگ تمام عیار شده و در عین حال توانایی لازم برای ورود به یک نیم جنگ و شورش کوچک در نقطه ای دیگر، مثلاً امریکای لاتین، را برای خود حفظ کند. به این ترتیب استراتژی ۱/۳ نیکسون ظاهراً نظریات رابرت مک نامارا را تغییر می دهد. البته ریچارد نیکسون به طور کلی توانایی جنگ ۲/۳ را مردود نمی شمارد، بلکه به جای درگیری مستقیم نیروهای نظامی امریکا در چنین سطحی این توانایی را در سطح ۱/۳ ضروری می داند و معتقد است باقیمانده را باید با حمایت از شورشیان و افراد محلی تأمین کرد که بتوانند با کمکهای تسلیحاتی و مالی امریکایی، در جهت تأمین و حفظ منافع امریکا، توانایی نظامی این کشور را تکمیل کنند. این استراتژی در حقیقت در قالب دکترین «ویتنامی کردن جنگ ویتنام» و از آغاز دهه ۸۰ به صورت پایه و اساس دکترین ریگان تحت عنوان «جنگ کم شدت» یا «جنگ نیابتی» بروز کرده است. (م)

21- Attrition .

22- Countervalue.

23- Direct and indirect approach.

24- Search and destroy.

25- Oil spot.

26- Assured destruction.

باید به خاطر سپرد که در شرایط ایده آل، اهداف نظامی و نظریات استراتژیک تعیین کننده ساختار نیرو و گسترش نیروهای نظامی در سطح بین المللی هستند. در عین حال، اهداف نظامی و نظریات استراتژیک الزاماً تحت تأثیر تواناییها و محدودیت های نیروهای نظامی موجود قرار می گیرند. استراتژی نظامی می تواند اعلامی یا اعمالی باشد. به عبارت دیگر، همان طور که رهبران ما گفته اند، يك استراتژی نظامی می تواند استراتژی واقعی ما باشد یا نباشد. استراتژی نظامی ایالات متحده ندرتاً به وضوح فاش شده است و جزئیات آن به نحوی که برای همگان به قدر کفایت قابل درک باشد، کمتر تشریح شده است. بعضی ها می گویند که افشای يك استراتژی نظامی غیر عاقلانه، غیر ممکن و حتی خطرناک است. خود این کار می تواند انتخابهای ما را در يك وضعیت بحرانی محدود ساخته، دشمنان بالقوه ما را از عملیات احتمالی ما با خبر سازد.

يك ملت ممکن است در يك زمان به بیش از يك استراتژی نظامی نیاز داشته باشد، به عنوان مثال، اگر يك ملت فقط يك استراتژی باز دارنده داشته باشد و بازدارندگی با شکست مواجه شود، دیگر چه کاری می تواند بکند؟ تسلیم شود؟ به حملات تدریجی جزئی و خسارات فزاینده تن در دهد؟ بست به يك تهاجم انبوه هسته ای - استراتژیک بزند؟ اینها برخی از انتخابهایی است که يك کشور، حتی اگر استراتژی جنگی هم نداشته باشد، باید اتخاذ نماید. از آنجا که اهداف می توانند در يك لحظه کوتاه تغییر کنند، استراتژی نظامی نیز می تواند به طور سریع و به دفعات تغییر نماید. مع هذا سازماندهی مجدد نیروهای نظامی به نحوی که بتوانند پاسخگوی اهداف و نظریات جدید باشند، زمان طولانی تری می طلبد.

به طور خلاصه استراتژی نظامی عبارت است از: تعیین اهداف نظامی، تنظیم نظریات استراتژیک نظامی برای نیل به اهداف و به کارگیری منابع نظامی برای اجرای نظریات. هر گاه هر يك از این عناصر اساسی و اصلی با دیگر عناصر منافات داشته باشد، امنیت ملی، ممکن است به خطر بیفتد.